

آیا بعد از دسترسی به گنج مولانا و آموزش‌های بی نظیر جناب شهبازی هنوز هم به دنیا و همانیدگی‌های آن که مولانا آن را گنده پیر دنیا می‌نامد چسبیدم و جان می‌کنم؟

آیا قدر تغییرات عالی زندگی‌م که با فضاگشایی و صبر و شکر و پرهیز بوجود آمده است و چشم دلم را روشن کرده، می‌دانم؟ بله می‌دانم که با اجرای قانون جبران می‌توانم در کنار مولانا و برنامه گنج حضور به کار کردن روی خودم ادامه دهم و پاسبان چراغم باشم تا من ذهنی دزد آن را خاموش نکند و ندزد.

این گنده پیر دنیا چشمک زند ولیکن

مر چشم روشن‌تان را از وی ملال گیرد

-مولوی دیوان شمس غزل شماره ۸۶۰

ملال گیرد یعنی غم همانیدگیها را رها می‌کند و غم زنده شدن به زندگی را برمی‌گزیند.

گفت: رو، هر که غم دین برگزید

باقی غم‌ها خدا از وی بُرید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

نعره لاضیر بر گردون رسید

هین پیر که جان ز جان‌کنند رهید

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

حضرت مولانا عجب نعره مستانه‌ای برای بیداری بشر کشید که پس از هشتصد سال صدایش روح را می‌نوازد و می‌فرماید: نترسید ضرر نمی‌کنید این زندگی که با من ذهنی برای خود ساختید جان‌کنند است، من ذهنی را نگه ندارید و به جان‌کنند در این تن ادامه ندهید؟ ما بدانستیم ما این تن نه‌ایم

از ورای تن، به یزدان می‌زی‌ایم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰

ما این تن، فکر و باورهایمان نیستیم ما خود زندگی هستیم که می‌خواهیم به خدا زنده شویم و روی ذات خود قائم شویم.

پس قیامت شو، قیامت را ببین

دیدن هر چیز را شرط است این

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۵۶

قیامت شو یعنی این لحظه فضا را باز کن و از جنس الست شو. شرط زنده شدن به زندگی اینست که عینک همانیدگیها را از چشممان برداریم و همه چیز را با چشم عدم ببینیم.

پیش چشمت داشتی شیشه کبود

ز آن سبب، عالم کبودت می‌نمود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۲۹

قیامت‌ست همه راز و ماجراها فاش

که مرده زنده کند ناله‌های ناقوری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۳

ناقوری آهنگ عقل کل است که وقتی فضا باز می‌کنیم دم خداوند آن را می‌زند و مرده ما را زنده می‌کند و ما از ماجرا و قصه‌های من ذهنی بیرون می‌پریم و راز زندگی می‌شویم.

رو که بی یسمع و بی یبصر توی

سرِ توی، چه جای صاحبِ سرِ توی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸

ما با فضاگشایی با گوش خدا می‌شنویم و با چشم او می‌بینیم چون ما سرِ خدا هستیم نه صاحب سر که با عقل جزوی و استدلال‌های ذهنی به دنبال خدا بگردیم.

ای خدای بی‌نظیر ایثار کن

گوش را چون حلقه دادی زین سخن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۵

گوش ما گیر و بدان مجلس کشان

کز رحیقت می‌خورند آن سرخوشان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۶

رحیق: شراب

ما امتداد خدایی هستیم که از جنس فراوانیست، رحمت اندر رحمت است و در ایثار عشق و خرد بی‌نظیر است پس ما هم مثل او بی‌نظیریم و تمنای شنیدن سخن زندگی را داریم، پس بی‌قید و شرط تسلیم می‌شویم و اجازه می‌دهیم زندگی گوش ما را به سوی مجلس بزرگانی چون مولانا بکشاند و از شرابی که آنها نوشیدند و مست و خوش خودشان شدند به ما هم بچشانند.

این تو کی باشی؟ که تو آن اوحدی

که خوش و زیبا و سرمستِ خودی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

ما ظاهرمان نیستیم، ما این جسمی که من ذهنی نشان می‌دهد و به همانندگیها می‌چسبد نیستیم، ما امتداد خدائیم، خدای احد و صمد که سرمست و عاشق خودش است، خدا زیباست پس ما هم می‌توانیم با فضاگشایی بی‌نهایت زیبایی خود را ببینیم.

هر چه جز عشقِ خدایِ احسن است

گر شکرِ خواری است، آن جان‌کندن است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۸۶



هر فکر و عمل من ذهنی جان‌کندست حتی اگر با عقل جزوی در کاری موفق شویم و شکرخواری کنیم، جان‌کندست چون در نهایت عقل کلی حوادثی برای ما پیش می‌آورد که ما همانندگی را رها کنیم و به او زنده شویم، این مقصود آمدن ما در زندگیست.

عقلِ جزوی، گاه چیره، گه نگون

عقلِ کلی، ایمن از ریبِ المنون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

-*ریب المنون: برنده شک

با سپاس و قدردانی از جناب شهبازی و یاران عشقی  

دیبا از کرج